

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک و علیک منا سلام الله ابدأ ما
بقینا و بقی اللیل و النهار و لا جعل الله آخر العهد منا لزیارتکم. السلام علی الحسین و
علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین یا لیتنا کنا معهم فنوز
فوزاً عظیماً.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعاً.

اللهم اجعل لنا قدم صدق عندك مع الحسين و اصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون
الحسين عليه السلام.

از عدم حضور دیروز عذر می‌خواهم. یک مقداری سرماخوردگی ما حاد شده بود و مشکل
بود. حالا امروز هم حق این بود که باز تعطیل باشد.

بحث در تقریب مرحوم آقای آخوند بود بر استدلال به حدیث شریف رفع برای اثبات برائت
شرعیه در شبهات حکمیه. که گفتیم سه برداشت از عبارت آقای آخوند هست که برداشت
سوم این بود که براساس آن چه که ایشان در جمع بین حکم واقعی و ظاهری بیان
فرموده که فعلیت را دو قسم فرموده؛ فعلیت من جهة المولی و فعلیت مطلقه. و مقصود
ایشان از فعلیت من جهة المولی این است که این عمل، این دستور، این امر، این نهی آن
چه که از قبل مولی ساخته است و می‌تواند انجام بدهد از نظر او و از قبل او انجام شده.
وقتی این انجام شد می‌گوییم این فعلی است منتها نه فعلی من کل الجهات، فعلی من
جهة المولی است. مولی بیش از این دیگه کاری نمی‌تواند بکند. وقتی واصل به عید شد و
عید هم حالت عبادت در او بود این جا آن بعث انشایی که از طرف مولی انجام شده حالا
می‌شود یک بعث واقعی، مصداق و بعث می‌شود. الان دیگه می‌شود مصداق البعث. و
بعث من جمیع الجهات می‌شود؛ هم از قبل مولی و هم از قبل عوامل دیگری که دخالت
دارد در این که این بعث بشود بعث. توضیحاتش را هم دیگه قبلاً عرض کردیم.

حالا این جا آقای آخوند می‌فرماید که آن حکم واقعی.... عبارت کفایه این هست؛
می‌فرماید که: «فاللزام المجهول مما لا يعلمون فهو مرفوعٌ فعلاً و إن كان ثابتاً واقعاً» این
مرفوعٌ فعلاً مقصود آن فعلیت برداشت دوم نیست که فعلیت من قبل المولی بود. یعنی
بود که شارع می‌آید مرتبه ثالثه حکم را بردارد. مرتبه اول اقتضاء بود، مرحله دوم انشاء
بود، مرحله سوم فعلیت، مرحله چهارم تنجز براساس معتقد آخوند قدس سره. در
برداشت دوم این بود که فعلاً برداشته می‌شود یعنی مرتبه سوم را برمی‌داریم. واقعاً هم

برمی‌داریم نه ظاهراً. واقعاً مرتبه سوم برداشته می‌شود و این حکم فقط در مرحله انشاء یعنی مرتبه اول را دارد که اقتضاء است، مرتبه دوم را که انشاء هم باشد دارد، اما مرحله سوم را ندارد که این مرحله سوم هم دو تا تفسیر برای آن بود؛ یک تفسیر محقق اصفهانی و یک تفسیر دیگری که عرض کردیم.

اما این فعلاً این جوری معنا نمی‌شود که مرتبه سوم را بخواهد بردارد. نه، آن فعلی من جمیع الجهات را می‌خواهد بگوید نیست، وجود ندارد، برداشته شده، این را می‌خواهد بگوید. وقتی فعلی من جمیع الجهات برداشته شد یعنی الان بعثی در کار نیست، در حقیقت این جوری است یعنی مصداق بعثی در کار نیست. وقتی شما جاهل هستید مصداق بعثی در کار نیست. وقتی شما جاهل هستید، مصداق بعثی در کار نیست. نه این که از ناحیه من فعلی نیست که برداشت دوم می‌گفت. نه، از ناحیه من فعلی است اما فعلی من جمیع الجهات وجود ندارد. پس الفعلية المطلقة مرفوعة لا الفعلية، مطلق الفعلية که مطلق الفعلية به فعلی بودن از قبل مولى هم محقق است. بگویم این مقصود است و قرینه این که این مقصود است فرمایشات خودش هست، در کجا؟ در جمع بین حکم واقعی و ظاهری در خود کفایه. آن فرمایش قرینه می‌شود که این جا هم همین را می‌خواهند بفرمایند.

این برداشت سوم را آقای اصفهانی می‌فرماید خلاف ظاهر عبارت آقای آخوند است این جا. نمی‌توانیم این معنا به گردن کفایه در این جا بگذاریم. چرا؟ چون آقای آخوند در این جا این فعلیت را مقابل ثبوت واقعی قرار داد و حال این که این فعلیت مطلقه در مقابل ثبوت واقعی نیست، تقابل ندارند که.

فرمود: «و هو مرفوع فعلاً و إن كان ثابتاً واقعاً» پس ثبوت واقعی را در قبال فعلیت قرار داد در عبارت‌شان و حال این که بین ثبوت واقعی و این رفع این فعلیت تقابلی وجود ندارد، با هم قابل اجتماع هستند، پس بنابراین این خلاف ظاهر است و لایسار الیه.

نتیجه این می‌شود؛ عبارت آقای آخوند یا باید گفت مقصودشان آن است که قوم فهمیدند و معمولاً این جوری معنا کردند که این کلمه فعلاً یعنی ظاهراً «و هو مرفوع فعلاً» یعنی در مرحله ظاهر ولو واژه فعل را به معنای ظاهر گرفتن خودش خلاف ظاهر است اما این جا چون این معنا انسب است با فهم آقایان ... و معنای دوم همان فعلیت است که مراتب حکم باشد. این دو معنا و دو برداشت این احسن از تمام برداشت‌هایی است که کلام آقای آخوند هست.

در عین حال آیا فرمایش ایشان قابل قبول هست یا نیست؟ در ضمن تقاریب بعد که خواهیم گفت مناقشات فرمایش ایشان هم روشن می‌شود.

تقریب سوم برای استدلال به این حدیث شریف فرمایش محقق عراقی قدس سره هست. محقق عراقی با یک بیان صبر و تقسیمی می‌فرماید آن چه که مقصود از «ما»ی موصوله در «رفع ما لایعلمون» هست خود وجوب احتیاط است. ما احتیاط را نمی‌دانیم. شاید هم واجب کرده احتیاط را در ظرف شک و عدم العلم، نمی‌دانیم. همین وجوب الاحتیاط مرفوع است. وقتی وجوب الاحتیاط مرفوع شد پس ما خیال‌مان راحت است دیگه. شارع می‌گوید واجب نیست بر شما که احتیاط بکنید. چون ما در ظرف شک چه کاری از دست‌مان می‌آید؟ غیر از احتیاط که کاری از دست‌مان نمی‌آید که. حالا شارع می‌گوید این وجوب احتیاط را از عهده شما برداشتم، پس آن چه که مقدر است وجوب

الاحتياط است، اگر این اثبات شد اشکال کلام آقای آخوند روشن می‌شود که آقای آخوند می‌گفت چی مراد است؟ می‌گفت فعلية الحكم، حالا به هر ... پس اشکال فرمایش شیخ اعظم که می‌فرمود مؤاخذه مرفوع است و آن ... این همان اشکال قبلی که داشت از این جا هم معلوم می‌شود.

حاصل بیان ایشان که بیان قابل توجهی است این است که ما چهار پنج احتمال این جا داریم که «ما»ی «ما لایعلمون» یا مراد از این «ما»ی «ما لایعلمون» مؤاخذه است.... مؤاخذه هم در کلمات ایشان استحقاق است. عقوبت بفرمایید. همان عقوبت فعلیه یا این است که «رفع ما لایعلمون» یعنی عقوبت فعلیه ما لایعلمون برداشته شد. یا استحقاق العقوبة است؛ احتمال دوم بدو این است که استحقاق العقوبة. این هم احتمال دوم.

احتمال سوم این است که خود حکم واقعی برداشته شده.

احتمال چهارم این است که حکم واقعی به مرتبه برداشته شده، همان مرتبه فعلی.

احتمال پنجم این است که احتیاط برداشته شده، وجوب احتیاط برداشته شده.

این پنج احتمال بدوی در مراد از «ما»ی موصوله در «رفع ما لایعلمون». تمام این احتمالات غیر از اخیر باطل است. فیتعین الآخر.

اما اولی چرا باطل است که عقوبت باشد؟ می‌فرماید به خاطر این که درست است که عقوبت در ید شارع است و رفع و وضع آن هر دو به ید شارع است. از این جهت مشکلی ندارد اما این روایت در مقام بیان امتنان بر امت است در مقابل امم سابقه. آیا فقط رفع مؤاخذه و عقوبت خارجیه و فعلیه بدون رفع استحقاق آیا این منت کاملی است؟ درسته یک مقدار منت هست اما یک منت کاملی است؟ و حال این که مثلاً ظاهر حدیث شریف این است که در مقام تمام المنة است. پس این رفع عقوبت با قرینه داخلی که در روایت هست که «رفع عن امتی» در مقابل امم دیگر که از این استفاده می‌شود یک منتی، این با این سازگار است. ثانیاً در بحث ما آن چه که به درد ما می‌خورد فقط رفع فعلیت مؤاخذه و عقوبت خارجیه نیست، رفع استحقاق است که ما بگوئیم در شبهات حکمیه اگر مرتکب شدیم محتمل الحرمة یا ترک کردیم محتمل الوجوب را، ما پیش خدا استحقاق عقوبتی نداریم. نه فقط جهنم نمی‌رویم، نه استحقاق هم نداریم و الا انسان حاضر نیست که بگوید نه، من کار خلافی دارم می‌کنم، بی‌احترامی به مولی دارم می‌کنم، هتک او را می‌کنم او هم روی منتی که به من می‌گذارد من را جهنم نمی‌برد. این کافی است برای انسان که احساس مذلت بکند در مقابل مولی. آن چه که به درد ما می‌خورد چیه؟ رفع استحقاق است که ما در شبهات حکمیه می‌گوئیم استحقاق نیست نه عقوبت فقط نیست. البته استحقاق که نبود خیال‌مان از عقوبت هم دیگه راحت بود.

پس به این دو بیان ایشان می‌فرماید که عقوبت فعلیه مقصود نیست. عبارت‌شان را هم من بخوانم.

«و اما العقوبة الفعلية فرفعها و إن كان بيد الشارع حيث كان له العفو تفضلاً مع ثبوت الاستحقاق إلا أنَّ رفعها ليس من تمام المنة على المكلف فإنَّ تمام المنة إنما هو رفع أصل الاستحقاق بحيث يرى المكلف نفسه غير مستوجبٍ لشيء».

این قرینه اول. «مضافاً الى أنَّه لايجدى في ما هو المهم في المقام من نفي استحقاق

العقوبة على الإرتكاب؟؟».

س: این استحسان نمی‌شود؟

ج: کدام دومی یا اولی؟

س: اولی.

ج: نه وقتی ظهورش... شما فقط اشکالی که باید بکنید مثلاً بگویند که چرا چنین ظهوری است. شاید اصل منت را دارد می‌گویند، منت است دیگر. تمام المنة این را باید استظهار بکنید که آقا آقای ضیاء این را استظهار فرموده که تمام المنة است.

اما این بیانی است که ایشان، تمام بیان برای این است که مؤاخذه را بردارد، بگویند مؤاخذه مراد نیست. حالا این جا البته یک کم لطفی است که در این جا شده.

اشکال دوم این است که فرموده «مضافاً الى أنه لايجدى في ما هو المهم في المقام» مگر کار ما و استفاضی که ما به آن نیاز داریم ظهور به حدیث می‌دهد و پیغمبر اکرم(ص) در این حدیث تعهد کرده که کار ما را حل بکند؟ که شما می‌گویید «ما هو المهم في المقام» این چه قرینه‌ای می‌شود، باید ببینیم خود حدیث چنین معنایی دارد یا ندارد تا ببینیم در مقام می‌توانیم از آن استفاده کنیم یا نه و الا این که قرینه نمی‌شود که چون ما در مقام نیاز به این داریم پس معنای حدیث این هست. این بیان دوم و لعل ... حالا فرصت نبود که به مقالات نگاه کنم که کلام خود ایشان است. لعل مقرر این جا بدجور تقریر فرموده. «مضافاً»

و اما آن اولی که تمام المنة ایشان فرموده، باز این است که از کجا حدیث در می‌آید که در مقام تمام المنة است؟ نه اصل المنة است. این منت اصلش در امم سابقه نبوده در این امت هست. این هم شاید بیش از مصلحت نباشد منت بگذارد. بنابراین بهتر این است که همان وجهی که قبلاً گفته می‌شود که مؤاخذه این جا مراد نیست به آن وجه تمسک بشود. پس ما این جای کلام محقق عراقی را اصلاح می‌کنیم، تبدیل می‌کنیم. این دو بیانی را که ایشان فرموده‌اند این را تبدیل می‌کنیم به آن بیاناتی که سابقاً گذشت که مؤاخذه این جا مراد نیست. و بیان اول ایشان را مؤید قرار می‌دهیم، نه دلیل. مؤیدش هم این است که نه، مؤاخذه نیست. این که تمام المنة نیست. خداوند وقتی در مقام منت آمده خوب است کار را تمام بکند دیگر. یک منت کامل بگذارد. پس احتمال اول که عقوبت فعلیه باشد به این بیان یا به بیان مستبدل ثابت شد.

اما این که چرا استحقاق عقوبت نیست؟ احتمال دوم. استحقاق العقوبة را هم ایشان می‌فرماید استحقاق عقوبت یک امر شرعی که نیست، یک مدرک عقل عملی است که کجا استحقاق عقوبت هست، کجا استحقاق عقوبت نیست. هر وقت مولی تکلیفی داشت این جا استحقاق عقوبت هست، اگر تکلیفی نداشت استحقاق عقوبت نیست. هر وقت تکلیفی داشت و مجهول بود آن تکلیف برای ما ولی خودش با بیان دیگری گفته من به آن تکلیف خیلی اهتمام دارم، ترک نکنی، اهتمام دارم، احتیاط کن. اگر این جور هم گفت؛ جعل احتیاط کرد که این جعل احتیاط نشان‌دهنده اهتمام مولی است به آن مصالح واقعی که نمی‌خواهد از آن بگذرد. این جا هم می‌گویند اگر تو نکردی استحقاق عقوبت داری. بنابراین استحقاق عقوبت در طول تکلیف واقعی و جعل احتیاط در زمان شک در تکلیف واقعی است چون اگر که تکلیف واقعی باشد و در مقام شک هم شارع احتیاط جعل نکند

على المسلك المشهور قبح عقاب بلایان می‌گوید شما استحقاق عقوبت هم نداری چون قبیح است استحقاق عقوبت. الا در مسلک حق الطاعه‌ای. پس بنابراین یک امر این چینی است، بلاواسطه به دست شارع نیست. اگر شارع می‌خواهد استحقاق عقوبت بیاورد همین طور شارع می‌تواند بگوید من تکلیف جعل نمی‌کنم ولی تو مستحق عقاب هستی، می‌شود؟ بدون جعل تکلیف همین طور بگوید «زید انت مستحق للعقاب» لماذا؟ دلم می‌خواهد. این قابل جعل هست؟ نیست. مستقیماً نمی‌تواند جعل بکند، باید منشأ آن را درست کنید. منشأش این است که تکلیف بیاورید، یا احتیاط بیاورید در ظرف شک. همین جوری استحقاق العقوبة از طرف شارع قابل جعل نیست کما این که از طرف هیچ مولی، حتی ... جعل نیست همین جوری، چون مدرک عقل است، مدرک عقل عملی است. آن عقل عملی آن را در طرف یک موضوع ویژه درک می‌کند. همین جور که خود نفس استحقاق قابل جعل نیست، رفع آن هم مستقیماً قابل جعل نیست، مگر رفع منشأش را بکند. اگر منشأ آن وجود دارد نمی‌تواند استحقاق را بردارد. مثلاً بگوید تکلیف من سر جایش هست، احتیاط را هم می‌گویم بکن ولی تو اگر ترک کردی اسحقاق نداری. یعنی چه؟ چون این مدرک عقل عملی است. عقل عملی می‌گوید وقتی خلاف امر مولی کردی تو مستحق هستی. خودش می‌گوید استحقاق نداری. پس بنابراین الاستحقاق و عدم الاستحقاق و رفع الاستحقاق را مستقیماً نمی‌شود جعل بکند کما این که نمی‌شود وضع بکند. پس خود این قابل رفع و وضع نیست. اگر مولی این جا می‌خواهد استحقاق را رفع بکند باید کاری را که به دست خودش هست انجام بدهد، حالا آن کاری که دست خودش هست یا حکم واقعی است، یا مرتبه حکم واقعی است، یا جعل است که ببینیم آن‌ها می‌شود یا نمی‌شود.

پس بنابراین استحقاق هم به این توضیحی که بیان شد نمی‌شود بگویم مراد است بدواً خودش. بله اگر گفتیم چیزهای دیگر برطرف شد، حکم برطرف شد یا فعلیت حکم برطرف شد، یا احتیاط برطرف شد قهراً عقوبت هم برطرف می‌شود اما در طول برطرف شدن آن. قهراً استحقاق هم برطرف می‌شود اما در طول آن. خودش را مستقیماً نمی‌شود گفت که مراد است بدواً.

س: عرفاً این برداشت...

ج: نه. عرف هم می‌گوید استحقاق قابل برداشتن نیست خودش. همین طور که نسبت به عرف می‌پذیرد همین جور به کسی بگویند که آقا... با این که تکلیف هست، با این که احتیاط هم جعل کرده بگوید من استحقاق را برداشتم. می‌شود؟

س: منشأش را برمی‌دارد.

ج: آهان پس منشأش را برمی‌دارد. پس خودش مستقیماً یعنی بدون برداشتن منشأ نمی‌شود. کما این که وضعش هم خودش نمی‌شود بدون این که منشأ برای آن بگذارند. عرف هم همین جوری است.

و اما احتمال سوم که بگویم حکم واقعی برداشته شده.

س: استاد ببخشید منت همین است دیگه. منت این است که بالاخره یک وجه منت می‌تواند این باشد که اگرچه که تکلیف

ج: منت در جایی است که قابلیت تحقق داشته باشد. رفع استحقاق کوضع الاستحقاق

بدون منشأ قابلیت تحقق ندارد. مثل این که عرض کردم می‌شود به زید بگوییم من تکلیف بر تو نکردم. اما تو مستحق عقاب هستی. بگوید چرا؟ تا تکلیف نکنی می‌شود استحقاق عقاب جعل کرد؟

س: استحقاق نه ولی....

ج: احسنت، استحقاق عقاب نمی‌شود جعل کرد بعد از تکلیف. حالا تکلیف کردی همه چیز سر جای خودش هست، بگوید استحقاق آن را برداشتم، نمی‌توانی استحقاق آن را برداری. می‌توانی بگویی عقاب نمی‌کنم اما استحقاق یعنی اگر بکند فی محله هست نه، نمی‌شود برداری.

و اما خود حکم واقعی؛ این چی؟ ایشان به سه دلیل می‌فرماید حکم واقعی هم مرفوع نیست، نمی‌شود مرفوع باشد.

یک؛ این که گفتیم این حدیث در مقام امتنان است. رفع حکم واقعی بما هو حکم واقعی چه امتنانی در آن هست؟ چون حکم واقعی بما هو حکم واقعی در زمان جهل تبعه‌ای ندارد برای انسان، استحقاق عقوبتی ندارد، عقوبتی ندارد، عقاب بلایان قبیح است. پس حکم واقعی در طرف شک و جهل ما به آن، برداشتن آن چه منتهی دارد، که شارع بگوید آن را برداشتم. خود حکم واقعی.

پس به قرینه رفع و این که این رفع رفع منتهی است باید مرفوع به آن به چیزی باشد که اگر بر برداشتن منت، چون اگر بر ندارد ضیقی بر ما هست، مشکلی برای ما ایجاد می‌شود. رفع آن منت است، اما اگر باشد هیچ مشکلی برای ما ایجاد نمی‌شود. پس بنابراین

س: ...

ج: خود حکم واقعی را داریم می‌گوییم. خود حکم واقعی با توجه قبح عقاب بلایانی که وجود دارد چه احتیاطی را بر ما لازم می‌کند؟ خود حکم واقعی که احتیاط نیست مگر شارع احتیاط را جعل بکند.

پس بنابراین رفع خود حکم واقعی چون منتهی در آن نیست و حدیث حدیثی است که در مقام منت است آن هم معنا ندارد.

و من هذا يظهر که....

س: رفع انشاء است؟

ج: ... انشاء شما معنا کن. حالا دیگه این جا لازم نیست بگوییم، توی همه مبانی رفع حکم واقعی است. حالا چند تا مرحله دارد؟ چی هست؟ حکم واقعی برداشته شد. اگر به مرحله فعلیت هم می‌خواهید بفرمایید که استاد می‌فرماید؛ آقای آخوند می‌فرماید، این هم همین جور است. فعلیتش هم باشد، حکم واقعی فعلی هم باشد ولی وقتی من جاهل هستم نسبت به آن و شاک هستم نسبت به آن چه ضیقی بر من ایجاد می‌کند تا شارع بگوید من منت می‌گذارم بر تو، برمی‌دارم. حکم فعلی هم بر من ضیقی ایجاد نمی‌کند، چرا؟ برای این که عقل من می‌گوید قبیح است عقاب بلایان، آزاد هستی، راحتی. اگر او هم بخواهد

عقاب کند بر او قبیح است عقاب کردن و تو استحقاق نداری.

پس بنابراین این دلیل اول. بنابراین به این دلیل معلوم می‌شود سوم و چهارم هر دو غلط است که بگوییم مراد است و بهذا تبیین که فرمایش کفایه که فرموده خود حکم، حکم واقعی و حکم فعلی ... این نه، این ...

قرینه دوم و دلیل دوم ایشان بر این که حکم واقعی نیست این است که وحدت سیاق در بقیه فقرات این حدیث شریف «ما اضطرروا الیه، ما استکرهاوا علیه» و در مورد نسیان و خطا، در آن جا مسلم حکم واقعی برداشته نشده. وحدت سیاق اقتضاء می‌کند همان طور که در آن‌ها حکم واقعی برداشته نشده این جا هم همین طور باشد. این هم دلیل دوم.

دلیل سوم؛ دلیل سوم برهان عقلی است. و آن این است که ظاهر حدیث شریف... از حدیث شریف استفاده می‌شود که جهل و عدم العلم این علت است برای رفع. پس علت رفع چیه؟ جهل است. جهل به چی؟ جهل به حکم. پس این جهلی که علت برای رفع است خودش متأخر از حکم است. بنابراین رفع در مرحله سوم است از نظر رتبه. حکمی هست، من جاهل به آن حکم هستم، حالا این جهل باعث رفع می‌شود. بنابراین رفع نسبت به حکم؛ چه خود حکم، چه مرتبه حکم در دو مرحله بعد از حکم است. رفع در حقیقت نبود آن شیء است، پس نقیض آن می‌شود. نقیض باید در رتبه نقیض باشد. وحدت در تناقض شرط است، یکی هم وحدت رتبه است. بنابراین رفعی که معلول جهل است و جهل در رتبه بعد از حکم است نمی‌شود بگوییم این رفع وارد شده بر خود آن حکم واقعی چون این بدیل آن نیست، این نقیض آن نیست. بنابراین اصلاً فرمایش کفایه خلاف برهان عقلی است که شارع بخواهد بفرماید، چرا؟ برای این که شارع می‌فرماید جهل به حکم، این جهل شما به آن حکم باعث شده که من بردارم، پس بنابراین حکمی فرض شده، جهل شما فرض شده بعد از این جهل باعث رفع شارع شده. این رفع در مرحله ... دو مرحله بعد از حکم قرار دارد چطور می‌شود نقیض و بدیل آن حکم باشد. پس بنابراین این رفع به آن هم نمی‌خورد چون از حدیث این مطلب استفاده می‌شود. البته شارع می‌تواند بدون این که موضوع را جهل قرار بدهد ... اما وقتی خودش دارد می‌گوید به خاطر جهل شما به آن. پس دارد فرض می‌کند آن هست، در واقع هست. شما هم جاهل به آن هستید حالا دارد می‌بردارد. این رفع دیگر نمی‌شود به خود آن بخورد و نقیض آن باشد. این هم برهان سوم است که ایشان اقامه کرده.

پس بنابراین این چهار تا نشد، فیتعین الخامس که بگوییم چی؟ «رفع ما لایعلمون» یعنی وجوب احتیاطی که نمی‌دانی من جعل کردم یا نه. شما در شبهات حکمیه نمی‌دانید من وجوب احتیاط را بر شما جعل کردم یا نه. من این را برداشتم و دیگر لازم نیست آن جوری که آقایان می‌گویند این رفع ظاهری است نه واقعی. نه، رفع واقعی هم هست. واقعاً برداشتم وجوب احتیاط را، نه ظاهراً در مرحله ظاهر.

س: ...

ج: چرا دیگر. گفتیم احتمال سوم... گفتیم این برهان در هر سه می‌آید، یعنی سه بیان در هر سه می‌آید. پس بنابراین حدیث شریف دارد چی می‌فرماید؟ می‌فرماید که وجوب احتیاط برداشت شد. وقتی وجوب احتیاط برداشته شد می‌گوید وجوب احتیاط من ندارم، نتیجه‌اش چی می‌شود؟ وجوب احتیاط که شارع نداشت نتیجه این می‌شود که نه مؤاخذه وجود دارد، نه استحقاق وجود دارد، این‌ها وجود ندارد و کاری هم به حکم ندارد، یعنی راجع

به حکم حرفی نمی‌زند و ما خیال‌مان دیگه راحت است. نه استحقاق هست، نه چیزی هست، احتیاط هم که بر ما واجب نیست بلکه این جا در حقیقت شارع با این کارش که دارد می‌گوید احتیاط را من برداشتم موضوع یک حکم عقل دیگری را که اشد است از قاعده عقب‌بلا بیان، دارد درست می‌کند. عقاب بلا بیان قبیح است، عقاب مع‌البیان بر عدم استحقاق و عدم احتیاط اقبیح است. می‌گوید خودت گفتی. با این حرفش، با این کارش که دارد می‌گوید احتیاط جعل نکردم، می‌گوید من احتیاط از شما نمی‌خواهم. مگر در طرف جهل و شک کاری جز احتیاط کردن از ما ساخته است؟ می‌گوید این را نمی‌خواهم، این را برداشتم. حالا که اگر بخواهد عقاب بکند این اقبیح است. حالا خودش این تمام الموضوع است برای عدم استحقاق. عقل می‌گوید وقتی خودش گفته نه دیگه، استحقاقی دیگه تو نداری.

پس بنابراین استحقاق نداری چون نسبت به حکم واقعی که جاهل هستی، این را هم که خودش دارد می‌گوید من نمی‌خواهم. از این راه هم که نشد. پس بنابراین ثبت مدعای اصولی در قبال اخباریین که در این جا می‌گوید که در شبهات حکمیه... حالا البته وجوبیه‌اش در قبال اخباریین است.

س: ...

ج: ... بله. تحریمیه‌اش نه وجوبیه‌اش،

این را برداشتم. پس بنابراین ثابت می‌شود این فرمایش. حالا آیا... بعد ایشان بعد از این توضیحاتی که داده که چون وقت گذشته من عنوانش را عرض می‌کنم فردا توضیحش را عرض می‌کنم. که ایشان می‌فرماید ما با این بیانی که کردیم می‌توانیم یک مصالحه‌ای هم بین فرمایشات مختلف بزرگان که یکی گفته مؤاخذه برداشته شده، یکی می‌گوید استحقاق برداشته شده، یکی می‌گوید حکم برداشته شده، یکی می‌گوید فعلیت حکم برداشته شده، یکی هم می‌گوید وجوب احتیاط برداشته شده، می‌شود گفت این نزاع نزاع لفظی است. و همه‌شان یک چیز می‌خواهند بگویند، جمعش همین است که ما توضیح دادیم که ان شاء الله فردا.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.